



۲۰۱۶/۰۱/۲۸

دوکتور محمد اکبر یوسفی

آیا ما یک ملت هستیم؟

(بخش اول)

سالیان نسبتاً طولانی سپری گردیده است که در مورد اصطلاح "ملت"، "ملی بودن" و "ملت گرایی"، چه بسی مباحثی نیست که صورت نه گرفته باشد. همه ما، نظرات مختلف را شنیده و خوانده ایم. وقتی اگر، در تحت این کلمات که "آیا ملتی هستیم؟"، یا "ملتی نیستیم"، واقعا جدی فکر کنیم، باید حاضر باشیم، تا طبق معمول تعریف معینی را هم برای آن داشته باشیم و یا بپذیریم که با "نورم ها" و معیار های معمول، علمی و تاریخی انکشاف اجتماعی بشر، مطابقت نشان دهد. اگر گفته شود که "ملت نیستیم"، چه مفهومی را از آن در سر می پرورانیم. قبل از اینکه با مفهوم "ملت" و "حکومات ملی" که در جوامع دیگر، تعریف شده است، توجه نمائیم، اشارات مختصری را به ارتباط مراحل مختلف تاریخی، درین سرزمین، غیر مفید نمی دانیم.

افغانستان کشوری است کهن. این سرزمین در جمله کمترین کشوری های جهان محسوب می گردد، که اولین انسان ها، درین خاک، قدم گذاشته اند. دوره های تخمینی ۶۰ تا ۱۰۰ هزار سال قبل را که در برخی از منابع نشراتی تذکر رفته است، تا قریب پنج هزار سال پیش از امروز، (شروع مرحله زراعت و کلتور)، به عنوان دوره "شکاری ها" و "جمع کنندگان"، یاد می کنند. این بدان معنی است، که انسان در آن مراحل، از آنچه در طبیعت موجود بوده است، بدون تغییر شکل برای زنده ماندن استفاده می نموده اند.

آغاز "کشت و زراعت"، یا آغاز مرحله "کلتور"، در عین حال مصادف با اختراع "خط" و سواد نوشتن است. تشکیل "دولت های مختلف"، خاصاً "دول شهری"، بدون شک قدم گذاشتن انسان به مرحله کیفی جدید، شمرده می شود. اما گفته می شود که در همه جاها، همزمان و یکسان آغاز نه یافته است. اینکه در گذشته های دور چه تمدن ها درین سر زمین افغان ها ریشه دوانیده و پس از شگوفائی ها و رشد کلتور و فرهنگ در هر یک از آن مراحل، نابود شده است، در مقالات و آثار تحقیقاتی "ارکیالوژیک" دانشمندان و مورخین داخلی و خارجی، به پیمانه وسیع منتشر شده است.

آنچه این نویسنده تحت این عنوان در نظر می گیرد، فقط جهات "سیاسی" و "هویت" ملی مطرح است، که در مطابقت با آن، این کشور و اتباع آن، در تشکل و ساختار دولت، دارای چه حالت و هویت است و بر طبق

قانون اساسی کشور، در مناسبات "بین المللی"، دارای چه موقف است، که با همین هویت، "افغان" معرفت کسب نموده و می نماید. این واقعیت را هم باید از نظر دور نداشته باشیم که دولت، طوری که "گیلنر" در جایی می نویسد: "دولت تمرکز اختصاصی، برای حفظ نظم است."

وقتی از مفاهیم "سیاسی" سخن در میان است، هدف اصلی، موضوع همبستگی و توافق اتباع کشور بر "نورم ها" و قوانین معین، یا "نورم های" حقوقی - سیاسی می باشد، که در امر امنیت و سلامتی هر فرد جامعه، سنجیده شده باشد و از جانب حاکمیت دولتی، تحقق چنین اهداف، تضمین شده بتواند. احساسات، عقاید مذهبی، ارزش های فرهنگی و غیره، نمی تواند، در جمله شرایط اساسی تشکیل یک "حاکمیت سیاسی" دخیل ساخته شود.

"کلتور و فرهنگ" و "عقیده"، ارزش هایی اند که پیروی از آن در پرنسیپ نمی تواند از طریق "تصویب قانون" بر اتباع یک دولت، به عنوان امر تحمیل گردد، که همه در برابر آن حقوق و مکلفیت مساوی داشته باشند. البته کلتور و فرهنگ برای حیات روزمره انسان، محتوی می بخشد، که آزادانه، طبق اراده فردی خود، از آن در اجتماع "استفاده" نموده، منفعت مادی و معنوی می بیند. در قدم اول ضرورت مبرم آنست تا نخست، دولت و یا سیستم "اداری - سیاسی" از "صلح و امنیت" اتباع در قلمروی که بر آن حاکمیت می نماید، قادر به تضمین این حق برای همه گردد. در قدم بعدی، وقتی تحت آن شرایط فضای زندگی فراهم ساخته شده باشد، می تواند، شرایط زندگی با همی، برای پیروان همه ادیان و عقاید، در چوکات زندگی فرهنگی، بدون تبعیض و بدون برتری بر یک دیگر، با حفظ "آزادی عقیده"، ممکن گردد. بدین ترتیب، همه افراد جامعه باید به تمام ارزش های فرهنگی بدون برتری یکی بردیگری، بحیث میراث بشر، طوری توجه داشته باشند که در استفاده از آن ارزش ها، اختیار مستقلانه داشته باشد و طبق میل و نیازمندی و استعداد و توان خودش، از آن مستفید گردد.

قبلاً هم ارائه گردید که علم و فرهنگ به خاطر بهبود کیفیت زندگی انسان رشد داده می شود. نباید فراموش شود که کشفیات و "اختراعاتی" هم در حیات بشر صورت پذیرفته و خواهد پذیرفت. در نتیجه، کیفیت زندگی انسان را از اساس تغییر داده و تعبیر می دهد. اما همه چنین انکشافات، بر اساس اوامر قانونی صورت نه گرفته است. به عبارت دیگر "اختراع" هیچوقت نمی تواند به عنوان "مکلفیت" و امر، بر همه اتباع جامعه صادر گردد. لیکن انجام یک عمل "جرمی" و یا ارتکاب به عمل مستقل انسان، خلاف قانون، برای همه اتباع، "جزای" قانونی مشخص ساخته است، در صورتی که سیستم "حقوقی - سیاسی" مستقر باشد.

از ارزش های کلتوری و فرهنگی، با در نظر داشت، تقدم در موارد نیازمندی استفاده صورت می گیرد. پدیده نو جای کهنه را می گیرد. "حاکمیت سیاسی" باید در امر حفظ صلح و امنیت برای هر یک از افراد اجتماع خود، متعهد بوده، قابلیت و مهارت لازم را هم در حفاظت اتباع، از خود نشان داده بتواند.

این نویسنده، وقتی از مفهوم "ملت" صحبت می کند، هدف او، به مفهوم "مُدرن"، یعنی پروسه تشکیل دولت های "ملی"، بعد از انقلاب فرانسه است. این دول از خود تعاریفی داشته اند. در چنین دول، بار دیگر تاکید می گردد، که این همه اعضاء جامعه است، که در یک قلمرو، در تحت اداره سیاسی بسر می برند و از طریق همان ساختار دولتی و نمایندگان آن در عرصه بین المللی، با هویتی که در قانون اساسی هر کشور تعریف شده

باشد، معرفی می گردند. در حال حاضر هر فرد جامعه افغانستان، در خارج از کشور، با هویت ملی یا تابعیت دولتی، "افغان" شناخته می شوند.

"مدرنیزم" یا "تجدد"، که با مرحله "صنعتی" و تولید ماشینی و زندگی شهری یا "تمدن" مطابقت نشان می دهد، به صراحت، در بیش از یک قرن گذشته، خاصاً درین کشور افغان ها، بحیث یک ضرورت مبرم، مطرح بوده است، متأسفانه در وقفه های مختلف با مقاومت های تخریبی و متوقف کننده، توسط "حلقات متنفذ محلی" و "روحانیون عقبگرای اسلامی" روبرو شده است. اما از آنجایی که کلمات "ملت"، "ملت گرایی"، ("نیشنلیزم"، "ناسیونالیزم") و "مدرنیزم" را به وفرت می شنویم، بیهوده نخواهد بود، هرگاه درین مورد تا حدی نظرات سائر دانشمندان خارجی را هم از نظر بگذرانیم.

دانشمندان زیادی، موضوع "ملت گرایی" (نیشنلیزم) را از جهت تاریخی تحت مطالعه قرار داده اند، هر یک از آنها که در توضیح جهات سیاسی، اجتماعی روشنی انداخته اند، در عین حال از خلاها، کمبودی ها و فقدان در معنی و مفهوم نیز حرف می زنند. در بسیاری از اسناد تاریخی، شکل مقایسوی را، بعضی ها خیلی سطحی پیشکش می کنند، برخی از دست آورد های فرهنگی و علمی و یا ساحات نفوذ قدرت، یک نظام سیاسی گذشته، به عنوان "افتخارات ملی" یاد می کنند. اما اینکه آیا همان انسان های آن زمان هم به چنین ارزش ها، هم چنان آن تعریف را داشته بوده باشند، در بسیاری موارد صریحاً قناعت بخش نمی باشد.

"گیلنر" در مورد تعریف مفهوم "ملت"، در حالیکه تصورات "ناسیونالیست ها" را از جهات مختلف، بشمول کسانی که در تعاریف عام، موضوعات "اخلاقی" را هم دخیل می سازند، مشخص می سازد که تعریف "ملت" در مقایسه با تعریف "دولت"، مشکل تر به نظر میرسد، زیرا در واقعیت امر، یک "ملت" داشتن، کدام مشخصه و صفت پیوست با بشریت نبوده است، اما چنین وضعیت "ظاهری" را کمایی نموده است. در حقیقت "ملت ها" و "دولت ها" را، این مؤلف کتب، پدیده های "تاریخی" میداند و به هیچ صورت یک ضرورت عالم گیر نمی شمارد. نه "ملت" و نه "دولت" در همه زمانه ها و در تحت همه شرایط، وجود داشته است. علاوه از آن، "ملت ها" و "دولت ها"، عین پدیده نمی باشند. بر اساس تعریف "ناسیونالیزم"، هر دو برای یکدیگر تعیین شده اند؛ هر یک هم چنان نا مکمل شناخته شده است، یکی بدون دیگر آن، در حقیقت برای خود و به تنهایی یک تراژیدی شناخته می شود. ("گیلنر"، صفحه ۱۶)

"جان برویلی" (John Breuille) در یک اثر خویش در سال ۱۹۸۲م، تحت عنوان: "ملت گرایی و دولت"، در مقدمه می نویسد: "ملت گرایی می تواند "مدرن" باشد، اما "مدرن بودن" به مفهوم "ملت گرایی" یا "نیشنلیزم" نیست. مؤلف، بصراحت یکی از کمبودی های مهم را در ادبیات این بخش، تذکر داده می نویسد که در گذشته "هیچگاه مطالعات و بررسی های عمومی "نیشنلیزم" یا "ملت گرایی"، به یک شکل سیاسی، با شیوه استفاده از طریقه مقایسه تاریخی، صورت نگرفته است."

همین مؤلف کتاب "نیشنلیزم، قدرت و تجدد در قرن نوزده در جرمنی" می نویسد: "... در قرن نوزده، اروپا وارد مرحله تشکیل "دولت های - ملی"، گردیده است." او معتقد است که از آن زمان به بعد هم چنان "افکار

و احساس" به بدرقه آن پروسه آغاز نموده است. درینجا برای کسانی که تحت نام "ملت گرایی" در عین حال با تبلیغات علیه "بیگانه" مشغول اند، و در عین حال از شعارها و ادعاها، "ملی" بودن حرف می زنند، باید از تقلید و "کاپی" سطحی افکار، خودداری نمایند، برخلاف باید نخست تحلیل درست و دقیق تاریخی از ساختار جامعه خود ما داشته و با الهام معقول، علمی و مفید برای جامعه خود ما، به تعریف قابل فهم دست یابند. تقلید سطحی و «کاپی» کورکورانه فاجعه به بار می آورد.

این دانشمندان، مانند سایر دانشمندان تاریخ انکشاف اجتماعی که "ملت" را به مفهوم "کتگوری" تاریخی یاد نموده است، کار مؤرخین را در جهت "**مشروعیت دولت**"، به عنوان کار مرکزی می داند که مدعی "دولت ملی" می باشند. این مؤرخ هم چنان در مفهوم "دولت - ملی"، دو پدیده، "قدرت" و "فرهنگ" را در مفهوم "ملت" در پیوند می بیند. او معتقد است که "نیشنلیزم" می تواند بحیث یک مفکوره و احساس یا سیاست تعریف شود که بر موجودیت "ارزش" یک "ملت واحد"، و تقاضای دفاع از دولت و تقویت "ملت" تأکید نماید. احساس اینکه ما "ملت استیم" و یا "ملت نیستیم" و هم اینکه این و آن فرد از اتباع کشور ما "ملتگرا" است، و یا ملتگرا نیست، موضوع بحث این مطلب را تشکیل نمی دهد. برای چنین هدف، تحلیل کمی و کیفی و مطالعه دقیق اجتماعی در داخل کشور ضرورت است.

آنچه نزد این نویسنده قابل اهمیت است، اینست که هیچگاه متمایل نیست تا با "شیوه" جدال علمی یا "پولیمیک"، به بحث پردازد، بلکه به خوبی می داند که واقعیت بینی و درک درست از شرایط داخلی و خارجی جامعه ما، راه حل درست مسایل را ممکن می سازد. در جامعه "کثیرالایتنیک" ما، باید دقت جدی به کار برده شود تا امراض "شوونیسم"، "ایتنی" و "مذهبی" و اشکال "تفرقه"، راهی را که به اندازه کافی پر مشقت است، بیشتر دشوار نه سازد. لازم است تا در صورت امکان و درک فردی، مفاهیم را طوری درک نمائیم تا در نزدیک ساختن هر یک، یاری رساند. ممکن در ذهن هر یک از ما تعریفی وجود داشته باشد، مفید خواهد بود تا این تعاریف را با دیگران در میان گذاشته، مقایسه کنیم که چه فرق هایی را می بینیم.

آنچه برای این نویسنده به عنوان انتخاب در تعریف قابل پذیرش نمی باشد، آنست که "ملت" را می توان به مفهوم یک گروپ اجتماعی - نژادی و ترکیب متنوع حیات فامیلی و خانوادگی در یک جمعیت مشخص، با داشتن کلتور و فرهنگ و سابقه حیات تاریخ در نظر گرفت، اما وقتی چنین جمعیت ها را در رابطه با حیات "دولتی" در نظر می گیریم، لازم است مرزهای "سیاسی" و مرزهای "ایتنی" و کلتوری را با دقت تشخیص توانست. موضوعات احساسات و تعقل و واقعیت بینی را، با تفکیک درست از همدیگر درک کرد. وقتی از حاکمیت دولتی حرف می زنیم، این چنین قدرت سیاسی را نمی توان "محدود و منحصر" به یک "نژاد"، پذیرفت. "وابستگی ملی" را هم نمی توان مختص به پیروان یک "دین" و یک "مذهب" و یا یک گروپ «ایتنی»، تعریف کرد. در صورتی که وضعیت یک جامعه و ترکیب اجتماعی آن کاملاً با جامعه دیگری که خود آنها برای جامعه خود تعریفی دارد، مطابقت نداشته باشد، ضرور نیست که در فکر آن بود. زیرا یک دولت در تشکیل آن بر اساس شاخص های خاص که قدرت را تمثیل نموده بتواند، تشکیل می گردد.

"گیلنر" ضمن توضیح اشکال مختلف حاکمیت و امپراتوری ها، "ناسیونالیزم" یا "ملت گرایی" را مختصراً چنین تعریف می کند: "ملت گرایی عبارت از تیوری مشروعیت سیاسی است، که در نتیجه آن، سرحدات "ایتنی"، با سرحدات سیاسی، زیاد ارتباط داده نشود؛ خاصتاً، در داخل یک دولت، مجاز نیست، که سرحدات "ایتنی"، صاحبان قدرت را از اتباع تحت حاکمیت آن جدا سازد - امکانی که حاضراً در فورمولبندی های اصول رسمی، ناممکن شناخته می شود." (صفحه ۸ و ۹)

اینهم درست است که در مراحل اولی زندگی بشر، در اجتماعات کوچک آنها، تجانس در "نژاد" و به همین ترتیب، در پروسه تشکیل و توسعه گروپ های "ایتنی" و "فرهنگ" آنها، تا حدی یکسانی، بیشتر دیده می شده است. در حالیکه امروز به ندرت به مشاهده میرسد. با گذشت زمان و "مهاجرت ها"، چنین وضعیتی هم رخ داده است که "یک گروپ ایتنی" در پروسه تشکیل دولت، در قلمروهای مختلف، در قید و در تحت حاکمیت دول متعدد، مسکن اختیار نموده باشند و یا "ایتنی های مختلف" همچنان یک دولت مرکزی واحد را تشکیل داده باشند. زندگی "مُدرن" شهری و علم و تخنیک برای انسانها طرز دید و افکار نو بخشیده است. اما نویسنده باور کامل دارد که هریک از ما وقتی چنین اصطلاحات را بزبان می آوریم، میدانیم که چه می خواهیم، در مطابقت با آن، باید در مفهوم هم افاده روشن داشته باشیم. در ارائه نظر و احساس هر کس آزاد است. اما مصلحت نخواهد بود که از آزادی استفاده سوء صورت گیرد و بشکلی از اشکال به تمایلات "برتری" نژادی، و "کینه" و "تنفیر" علیه جوامع انسان های دیگر، تحت نام "بیگانه"، اجازه داده شود. "نژاد پرستی"، به هر شکلی که در تلاش قد بلندی باشد، باید شدیداً محکوم گردد.

قریب چهار سال قبل از امروز، وقتی اظهارات بعضی از هموطنان ما را در باره "هویت ملی" و تعبیرهای نسبتاً متفاوت از کلمه "ملت" می شنیدیم، اولین مقاله، در عصر "تکنالوژی" جدید اطلاعاتی، نسبتاً به عجله، تحت عنوان "هویت ملی افغان!" تحریر و به پورتال افغان جرمن آنلاین فرستاده شد، که منتشر گردید. این اولین نوشته کوتاه بوده است که اصلاً در "میدیای جدید" برای نشر سپرده شد. جواب چنین سوال از جهات مختلف به مفهوم "مثبت" و یا "منفی"، ارائه شده نمی تواند. این مربوط به آنست که هر یک ما، چه تعریفی را برای کلمه "ملت" می پذیریم. آیا در پذیرش مفاهیم، به نورم ها و انکشافات اجتماعی سیاسی در تاریخ جهان هم، ارزش قایل می شویم و یا خود ما مستقل از همه "شاخص" های معمول در جوامع دیگر، تعریف خود را ارائه می کنیم، که همان لحظه از ذهن ما، ترشح می کند.

در سلسله مقالات منتشر شده، در قدم اول، بخصوص مفاهیم "دولت ملی" و "منافع ملی" در سیستم های اروپائی تحت مطالعه مختصر صورت گرفته است. مقایسه سیستم های اجتماعی - سیاسی، دارای فرهنگ ها و موقعیت های متفاوت، و سطح انکشاف "علمی - تخنیکی" و سطح زندگی با اساسات اقتصادی، کار خیلی ساده نیست، اما با رشد مناسبات چندین جانبه بین المللی، به کمک شناخت از شاخص ها و نورم های معین، می تواند در ساحه بعضی از ارزش ها و شاخص ها مقایسه صورت گیرد و از تجارب علمی - فرهنگی دیگران نیز استفاده بعمل آید.

وقتی به صفحات نشرات "فراوان" الکترونیکی امروز نظر انداخته شود، ممکن توجه را بخود جلب نماید که "تمایلات" مشهود "نژادی" تحت پوشش "ناسیونالیستی"، بشمول تمایلات "افراطیت مذهبی" و "بنیادگرایی"، در لابلائی تبلیغات "سیاسی - آیدئالوژیکی" افراد و "گروپ های" معین به مشاهده می رسد، که هر دو موقف، بخصوص در شرایط "بحرانی" فعلی، به درجات و با تعبیرات مختلف، همزمان بر ضد "دیموکراسی" و به جانبداری از انواع مختلف «دیکتاتوری» و سلب آزادی انسان، عمل می نمایند.

این چنین حرکات بدون شک به هماهنگی و همبستگی مردم ما در قلمرو واحد، صدمه زده، جامعه ما را هر چه بیشتر از پیشرفت بسوی حل مسایل حیاتی و در نتیجه از کاروان تمدن دورتر و عقب افتاده تر نگه میدارد. قریب در هر متن، مقاله و نوشته های منتشره، کلمات چون "ملی گرا" و یا "چپ گرا" را هم بیشتر در نوشته های حلقاتی می یابیم که بصورت عموم ممکن متمایل باشند تا در یک جامعه "مُدرن" زندگی کنند و از دست آورد های "علمی - تخنیکي" و فرهنگ های مختلف نیز مستفید شوند، اما بطور محسوس و مشهود احساس "نژادی مزمن جنون آمیز" را هم دامن زنند و بدین ترتیب، مملو با انواع مختلف تعصبات نا مطلوب و تجرید یابنده در جامعه ما پخش نمایند. گروپ هائی که شعار های نهایت "افراطی مذهبی" و بطرز خاص در ضدیت با "جوامع متمدن" به زبان می آورند، بصورت عموم از احساسات مذهبی مردم عوام ما، برای اهداف "سیاسی" آنها استفاده سوء می نمایند.

در مقالات بی شمار نویسندگان و صفحات بی سر و بی پای کتب تأریخ سیاسی جوامع خوانده ایم که در مورد منشاء مفهوم "ملت" و "دولت ملی" در انظار علمای تأریخ حیات اجتماعی - سیاسی، برداشت های مختلف موجود بوده، بخصوص در دهه های اخیر بصورت عمده در دو گروپ تقسیم گردیده اند. در سالهای اخیر گروپ "مُدرنیست" ها منشاء اصلی اصطلاح "ملت" و "دولت ملی" را بعد از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹م - ۱۷۹۹م) می دانند. به قول "علمای تاریخ انکشاف اجتماعی - دولتی"، هنوز اثری از مفهوم "دولت های ملی"، در اروپا وجود نداشته است، که در سال ۱۷۴۷م، یک "حاکمیت مقتدر پادشاهی"، با مرکز قدرت در «قندهار» افغانستان امروز، مستقر ساخته شده است، که با نام «احمد شاه بابا»، در تأریخ ثبت می باشد. در روز های آغاز "پیروزی انقلاب فرانسه"، انکشافاتی در اروپا به راه افتاده است که در مغایرت با اکثریت نقاط دنیا درین قاره، مناسبات «فیودالی»، یکباره از ریشه کشیده شده است. با رشد صنایع و تولید «ماشینی» در مناسبات اقتصادی، سیاسی - اجتماعی و فرهنگی نیز تغییرات بنیادی بوجود آمده است. این تغییرات بر سیستم "سیاسی - اداری" اثرات کیفی عمیق و وسیع داشته است. بعضی از رژیم های سیاسی جدید، نظام های "پادشاهی مطلقه" را سرنگون نموده، تعداد دیگری از آنها، "پادشاهی مشروطه" را هم اساس گذاری نموده اند. با توسعه و رشد زندگی "شهری"، سهم وسیع انسان های دارای استعداد و درک جدید از زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، که کمیت وسیع آنها با لغو نظام "فیودالی" از محلات خارج شهرها به عنوان باشندگان جدید در شهرها سکونت اختیار نمودند، نفوذ و قدرت حلقات متنفذ و صاحبان قدرت سابق را "محدود تر" ساخته اند.

"پادشاهی" جوان افغانستان در آغاز تأسیس آن به زودی، به یک "امپراتوری" مبدل گردیده است. زمامدار در شباهت و در مطابقت با رونق معمول "پادشاهی های قلمروی" دیگر، با توجه با خصوصیات و مناسبات معین

اجتماعی "رعیت" و "بادار"، در قلمرو های تحت حاکمیت آن پادشاهی، در جهان آزمان، حکومت می نموده است. آن نحوه حکومت که بعداً در اروپا در شرایط عدم موجودیت حاکمیت "فیودالی"، قشر های وسیع در اداره سیاسی سهم داشته اند، هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود، بناءً از ذکر مفهوم حکومت "ملی"، به آن، با تعاریف "مُدرن"، مطابقت نشان نمی دهد.

بعد از "انتقال قدرت" به نسل بعدی، بطور مشهود با آغاز نوبت "نواسه ها" در آن «قلمرو»، در نحوه "زمامداری"، تغییراتی رخ داده، این کشور و جامعه درگیر "بحراناتی" هم گردیده است که مؤرخین از "خانه جنگی" و "جنگ بر سر قدرت" نیز یاد نموده اند. هم زمان، تلاش های "نفوذ مشهود"، دولت های استعماری وارد صحنه های سیاسی می گردد. "اروپا" آهسته آهسته متصل پروسه های انقلابی، "مهر دولت های ملی" را هم بر پیشانی آنها «حمل» می نموده اند. در چنین مراحل تقلید و نفوذ کلمات از جوامع اروپائی که مستعمرات وسیع در اختیار آنها بوده است، در کشور های تازه از استعمار رها یافته، هم چنان مشهود است.

هستند کسانی هم، وقتی از یک "ملت" و "دولت ملی" نام می برند، در عین حال نزد آنها سیستم های سیاسی - اجتماعی در نظر می باشد که جوامع آنها در یک سطح انکشاف پیشرفته تر از "فیودالیزم" و مناسبات "قبیلوی" قدم گذاشته باشد و به عبارت دیگر، همه اتباع جامعه در تابعیت یک دولت به پیروی از نورم های قانون، دارای حقوق و مکلفیت های مساوی اند. بناءً اگر تعریف "مدرنیست ها" در نظر گرفته شود، فقط دولت های "ملی" را، دولت هائی می دانند که در حاکمیت آن "بورژوازی صنعتی"، رهبری امور را بدست گرفته، سیستم حقوقی و قانونی را با نحوه خاص تسلط بر تولید نعم مادی، یعنی کار ماشینی، انکشاف داده اند. موجودیت مناسبات کهنه فیودالی و قبیلوی، موجودیت "دولت ملی" را خدشه دار می سازد، به عبارت دیگر، منتفی می سازد. به تدریج و بخصوص حال، دولی که دارای سیستم های "قانونی" اند، حاکمیت آنها دیگر در انحصار کدام گروپ خاص نبوده، در چوکات دیموکراسی، "دول دیموکراتیک" را اگر، "دول ملی" یاد می کنند، هدف از دولت حاکم و تمام مردم آنست که بعنوان "ملت" و "مردم" یک کشور هم یاد می کنند. وقتی اگر ترکیب اجتماعی و فرهنگی و ترکیب "ایتنی" در قلمروها در نظر گرفته شود، طوری که ترکیب "لسانی" نیز مورد نظر گرفته شود، اشکال و انواع مختلف ترکیب به مشاهده می رسد.

از موجودیت رژیم های "کثیرالایتنیک" و "کثیراللسانی" و هم از موجودیت "پیروان مذهبی و دینی" نیز یاد شده است. موجودیت گروپ های "اکثریت" و "اقلیت"، در مسیر انکشافات حیات دولتی در طی دهه ها و سده ها، مطرح بوده است. البته در برخی از کشور ها لسان واحد مسلط هم در جامعه و در نظام های دولتی وجود دارد. موجودیت دول "کثیراللسان" هم مشهود است.

به این نتیجه و ارزیابی اکثریت علمای تاریخ اجتماعی - سیاسی، پیوسته اند که "جنبش های ملی"، به مثابه یک حرکت سیاسی، نخست در جوامع "اروپایی" و "شمال امریکا" وارد صحنه سیاسی گردیده است.

بدین معنی که درین سرزمین ها، "دولت های ملی"، جانشین "امپراتوری های قلمروی"، یا "پادشاهی های قلمروی" گردیده اند. به عبارت دیگر، "حکومت های جدیدی" وارد عمل شده اند که در ساختار اداری آنها،

"سهم" نمایندگان قشر های دیگر اجتماعی بروز نموده است، در کشور های مختلف با تناسب متفاوت به تدریج، از صلاحیت های "محافل اشرافیت فیودالی" در قدم اول در اروپا کاسته شده در مدت زمان قریب یک قرن، دولت های «ملی»، تحت رهبری "بورژوازی جوان" و سیستم سیاسی - حقوقی نوین، بوجود آمده است. در "سلسله رژیم های قلمروی" یا "امپراتوری های قدیمی"، بعضاً "جمهوری ها" و "پادشاهی های مشروطه" نیز پا به عرصه وجود گذاشته است. "دولت های ملی"، جانشین پادشاهی های "مطلقه" و سایر رژیم های "خودکامه" نیز گردیده اند.

وقتی ملل تحت استعمار به آزادی نایل می گردند، در کشور های "نو آزاد" شده آنها، حلقهات و محافلی قدرت را در دست می گیرند که ادعای "ملی بودن" را به زبان می آورند، صرفنظر از اینکه هر قدر به خاک و کشور خود وفادار باشند، در اکثریت این کشور ها، آن پایه های مادی و معنوی، که در اروپا و شمال امریکا، باعث تحرک انکشاف سریع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گردیده است، موجود نبوده و تا همین لحظات وجود ندارد. بروز موج جدید "گلوبالیزم"، در عصر و زمان رشد "تکنالوژی اطلاعاتی"، تمام امکانات آنچه را که در قرون گذشته معمول بوده است، کاملاً نابود و دگرگون ساخته است. این کشور ها، حال هم در وابستگی وسیع و عمیق بسر می برند. بحرانات "نوسانی" درین کشور ها خیلی ناگهانی هم سر می کشد. حال سؤالی می تواند مطرح شود که این "دولت های ملی" اروپا، چه فرقی با "حاکمیت های قبلی" داشته است. یکی از مشخصات این دولت ها در آن شناخته شده است که "بورژوازی جوان"، مناسبات "حاکمیت فیودالی" را یکباره، از ریشه نابود ساخته است و راه رشد "صنعت" و زندگی "شهری" را تسریع بخشیده است.

در چنین دولت های "ملی"، سهمگیری مردم در تعیین نظام های سیاسی - اجتماعی، از "انقلاب فرانسه"، به بعد، تدریجاً رشد و توسعه یافته است. گروه مخالف آن که در حال حاضر به عنوان "اقلیت" شناخته شده است، با در نظر داشت تمایلات "نژادی"، نزد خود تعریفی داشته، آنرا از آغاز خلقت بشر می شمارند و "ابدی" می دانند.

در عنوان همین سوال فقط چند لحظه قبل از آغاز این نوشته، این نویسنده مطرح ساخته است. البته تحلیل عمیق آن نیازمند مطالعات وسیعتر بوده، قبول برداشت های خود را بر هیچ کسی تحمیلی نمی داند. اما وقتی اگر می پرسیم که: "آیا ملتی هستیم؟" باید در عین حال بخود حق بدهیم تا متوجه شویم که جواب ما چه نوع افاده خواهد شد؟ از جانب دیگر لازم است بیندیشیم که آیا این جواب ما در مراحل مختلف تاریخی هم چنان تصویر واحد

Monday, 12 November, 2001, 16:36 GMT

Kabul: City of lost glories



The air raids have destroyed some Kabul homes

خواهد داشت؟ اگر ملتی هستیم، و هم اگر این ملت را دوست داریم و به سرنوشت و ماهیت حیات مردم آن دلچسپی داریم، ممکن حق داشته باشیم که از خود بپرسیم که چه نوع تعریف آنرا فورمولبندی کرده ایم؟

به یقین که در جوامع دیگر هم دیده ایم که دیگران "ملت" و "دولت" خود را چگونه تعریف نموده اند. ممکن دول آنها را بر اساس همان مفاهیم به موافقت مردم آن و در امر رفاه و سعادت برای آنها، آباد

ساخته باشند. در آبادی و انکشاف دول آنها کدام جوانب و اساسات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را در نظر گرفته اند؟ بعد افراد جوامع آنها از "ملت" و "دولت" خود چه انتظار دارند، مسئولیت، مکلفیت و حقوق خود را هر یک چگونه درک نموده و به هر یک از ارزش ها، چه وزنه قایل اند؟ این همه مسایل بی شماری را هر یک از اتباع چگونه برای خود روشن ساخته اند؟ آیا ما هم از آنها می آموزیم و یا خیر؟ اگر از آنها نمی آموزیم، پس آموزش ما کدام است؟

قبل از اینکه در حیطة توان و درک از مفهوم "ملت" و "هویت ملی"، برای اتباع کشور ما تعریفی ارائه گردد، توجه هم وطنان را به معلومات مختصر از تاریخ تمدن و حیات شهری در کشور ما نظر می اندازیم که یکی از "خبرنگاران بی بی سی"، که در باره منشاء نام تاریخی شهر زیبای کشور ما، **کابل** نامدار، که پایتخت افغانستان امروزی است، جلب می نمائیم:



این معلومات در متن گزارش تاریخ ۱۲ "نومبر" ۲۰۰۱م، جای داده شده است. این تصویر بحیث یک نمونه از تخریبات حملات هوایی قوای ایالات متحده آمریکا، در همین منبع خبری به نشر رسیده است. خبرنگار ضمناً از **جلال و حشمت تاریخی** **کابل** که حال از صدمات تذکر داده است، یاد نموده می نویسد: "کابل به ارتباط زیبایی آن، از جانب شاعران ترک و پارسی، تحسین و ستایش خیلی زیاد، همگون دیده است"، "افسانه ها

و حکایات زیادی موجود است که کابل چگونه، این نام را تصاحب شده است. خیلی شاعرانه هم از آن جهت بوده است، که از کلمه "پارسی"، "آب" در وسط از کلمه "گل" تشکیل گردیده است".

اهمیت "ستراتژییک" این شهر را، هم چنان، مجله "شیگل" در سال ۱۹۵۵م نیز با نشر این تصویر، چنین تعریف می کند: "**سرک اساسی در کابل: نرم اما از نگاه ستراتیژیک مهم.**"

"حال یک شهر اسلامی است، لیکن در یک تاریخ طولانی، مذاهب و ادیان مختلف درین شهر آمده و رفته اند. این شهر یک مرکز "زردشتی" یا "زرتشتی" ("زوراستریانیزم" (Zoroastrianism)) و "بودیزم" (Buddhism) نیز بوده است. شهرت و نام او در سراسر "پارس"، "آسیای میانه"، "هند"، "چین" و "یونان قدیم" پخش گردیده است. در سروده های "هند قدیم"، "ریگویدا" از آن به عنوان یک شهرمطلوب آرمان و خیالی می دیده اند، که با دیدگاه جنت موقعیت آنرا در کوه ها، تعریف نموده اند."

به ادامه، این خبرنگار در معرفی بیشتر کابل زیبا می نویسد که این شهر: در اطراف قلعه نظامی "بالا حصار" توسعه و رشد نموده است، که از بالای تپه، بر شهر نظارت شده می تواند. این محل را، محل تقاطع یا دو راهی و هم چهار راهی، یاد می نموده اند، یعنی راه هایی که در سمت شرق بسوی هند و به سمت غرب

بسوی قندهار و ایران و هم به سمت شمال، بسوی "سمرقند" و شهر های آسیای میانه، رهنمائی ها، داشته است.

در همین گزارش خود، خبر نگار "بی بی سی"، مکرراً می نویسد که به نسبت توصیف کابل، بخاطر زیبایی آن توسط شاعران "ترکی" و "پارسی"، هم چنان در "قرن شانزده، بحیث یک شهر مطلوب، برگزیده و محبوب، برای فاتح مغل "بابر" (Babur) شهرت یافته است. او یک سلسله عمارت ها و قصر های جدیدی را، بشمول مساجد و باغ ها، تهداب گذاری نمود، خودش هم درین شهر در داخل باغ محبوب او مدفون است.

"بهترین و پاک ترین شهر در آسیا"

اولین اروپایی، مسافر انگلیسی بنام "جورج فوستر" (George Foster)، که از کابل دیدن نموده است، او این شهر را: "بهترین و پاک ترین شهر در آسیا" توصیف نموده است. "فوستر"، خودش هم آنچه را تصدیق نموده است، که بابر "فاتح" در خاطرات خود گفته است که "کابل" به یک "دیگ ذوب فلزات" می ماند که مردمان زیادی را با زبان های متعدد در خود جوشانده است. درین جا "پشتون" با "پارسی"، "ترک"، با "هندوستانی" مخلوط گردیده اند. «بابر یادداشت نموده است که به ۱۳ زبان درین شهر سخن زده می شود. این فضا و "اتموسفیر" کیهانی و جهانی را الی عصر و زمان مُدرن نگهداشته است.»

ختم بخش اول

ادامه دارد ...